



قلبی شکست و دوروبرش را خدا گرفت
تقاره می زنند... مریضی شاکر گرفت

لبیک

ما را بگردان
مؤید بر ما
باغ

ویژه نامه ماه
مبارک رمضان

لبیک

کاری از گروه
فرهنگی، مذهبی
پنجره فولاد

شهرستان تاکستان

کریم اهل بیت

در شب سه شنبه نیمه ماه مبارک رمضان، سال سوم هجرت، خانه علی (ع) و فاطمه (س) حال و هوای دیگری داشت. انگار ستاره درخشان دیگری در این خانه، نورش را به رخ عالم می کشید. کودکی که در فنداق پیچیده شده بود، به دست جدش، آخرین پیام آور پروردگار سپرده شد. ایشان از نام کودک پرسیدند. حضرت علی (ع) فرمود: «من در نام گذاری بر شما پیش دستی نمی کنم» و رسول خدا (ص) فرمود: «من نیز از پروردگارم». در این هنگام عطر حضور جبرائیل فضای خانه را معطر کرد و پیغام آورد: «ای محمد (ص)، خداوند سلام می رساند و می فرماید: «نسبت علی به تو، همانند نسبت هارون است به موسی، آلا اینکه پیامبری بعد تو نخواهد بود، بنابراین این نوزاد را هم نام پسر هارون کن.» آنگاه اولین نوردیده علی و فاطمه «حسن» نامیده شد. پیشوای دوم نه تنها از نظر علم، تقوا، زهد و عبادت مقامی برگزیده و ممتاز داشت بلکه از لحاظ بذل و بخشش و دستگیری از بیچارگان و درماندگان نیز در عصر خود زبانزد خاص و عام بود. وجودگرائی آن حضرت آرام بخش دل های دردمند، پناهگاه مستمندان و تهیدستان و نقطه امید درماندگان بود.

بعد از هجرت غمناک و زودرس پدربزرگ، همه چیز رنگ و بوی دیگری گرفت و اوضاع برای خانواده رسول (ص) بسیار متغیر و سخت گردید. در این زمان بود که مردم با همه آن سفارش ها و نگرانی های پیامبر، حقیقت را پشت سر گذاشته، بی چراغ به سوی تاریکی شتافتند و غم و رنجی سنگین تر از فقدان رسول، خانواده وحی را دچار اندوه می کرد. این بود که بر اثر رنجها و ظلم هایی که به خانواده رسول، به ویژه دختر گرامی اش فاطمه زهرا (س) و وصی و جانشین برحقش علی (ع) روا گردید، پس از ۷۵ یا ۹۵ روز دوباره گرد یتیمی بر چهره کودکان علی (ع) نشست و آن ها مادر مهربان و مظلومه خود را از دست دادند.

امام حسن (ع) سی سال دیگر از عمر شریفش را در کنار پدر بود. پا به پای وی صبر کرد و رنجها را تاب آورد و در زمانی که تاریکی جهل و جنون عداوت و بدعت، گلوی جامعه اسلامی را به شدت می فشرد، همراه پدر و برادرش امام حسین (ع) برای روشن گری، از هر وسیله ای بهره گرفت.

روزهای سخت و حساس خلافت پدر، با شهادت وی در محراب مسجد کوفه، جایش را به موقعیت سخت تر و حساس تر سپرد. حالا همه بار ولایت و رهبری جامعه اسلامی بر دوش امام جوان، نهاده شد. امام حسن (ع) در این موقع حدود ۳۷ سال سن داشتند. گرچه بعضی از ائمه (ع) هنگام امامت سن کمتری داشته اند، اما موقعیت ویژه امام حسن (ع) باوجود دشمنان سرسختی چون معاویه بن ابی سفیان و اسلام نوپای آن روز، کار را بس دشوارتر کرده بود. آنچه موقعیت را بحرانی تر می کرد، سستی و بی ایمانی و پیمان شکنی یاران و سربازان و به ویژه سرداران لشکر حضرت بود که هر لحظه عرصه را بر ایشان تنگ تر می کرد؛ تا جایی که حضرت به خاطر حفظ جان مردم مسلمان و آیین جدش، مجبور شد با فردی مانند معاویه که نمونه بارز پلیدی و خبائث بود، صلح کند و زمام امور مسلمین را ظاهراً بر گردن وی اندازد؛ زیرا اگر چنین تدبیری نمی اندیشید، دیگر دینی به نام اسلام نمی ماند و مردمی به نام مسلمانان در جهان باقی نمی ماندند.

به هر حال، حضرت با این صلح و سازش ظاهری، موقعیت خویش را تغییر دادند و به مدینه بازگشتند و در آنجا به وظیفه هدایت مردم و نشر حقایق دین پرداختند؛ اما هیچ گاه دست از مذمت و اعتراض و نقد نسبت به شخص معاویه و بساط رنگین و کسرابی سلطنتش برنداشتند و همواره در پی موقعیتی بودند تا چهره واقعی و ننگین او را به همه بشناسانند. تا بالاخره در ۴۸ سالگی به دست همسر خویش، - که مانند بسیاری از یارانش فریب معاویه را خورده بود - مسموم شد و به شهادت رسید و تن پاکش، مظلومانه در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.



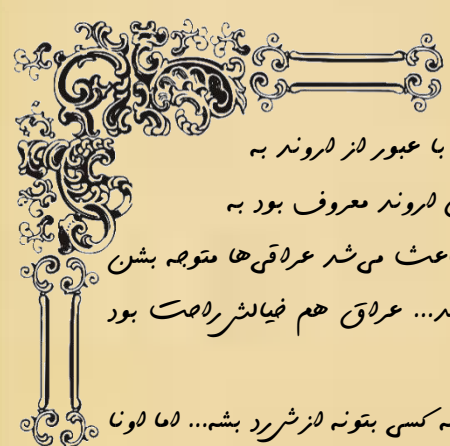
حلقه گمشده

هنگامه جلای دل است. دلی که رجب را وقف پیرایش آن و شعبان را وقف آرایشش کرده ایم. مهربانا شکرست که این گونه مرا، اعضاء و جوارحم را، زبانم را، گوشم را و همه وجودم را میهمان این فوانت باکرامت کرده ای، میهمانی که حتی چشمم بر هم نهادن آن نیز عبادت است. به میانه ماه خدا نزدیک شده ایم. نوای رحمت ایزدی به گوش می رسد. در قلب زمان، اعظم ملائکه آسمان بر زمین می آیند تا بال هایشان را فرشی پای ملکوتیان کنند. آمدند تا تو را بفرند و نزد آن معبودی ببرند که فریدار هر بنده عاصین است.

شب قدر آمده است تا تویی که فسته عالم دنیایی، فسته بندگی تن شده ای، پنگ در ریسمان معنویت زنی. لطیفاً حال که در رحمتت را به روی ضعیفان و ثروتمندان معنویت گشوده ای چگونه می شود این عاشق را که در دام بلای دوست گرفتار است به خود واگذاری؟ چگونه می شود آن حال و هوای شب های قدر را از من بستانی تا در این بر فانی دست و پا زدم... چگونه؟! ای الهه ناز! با همه نیاز، به درگاه تو آمده ام تا قلم غفور بر دریای گناهانم بکشی که با دیدگانی پاک به زیارت آقا بهت بن الحسن (عج) برسم.

ای مصرم راز! بادل پرسوز و کداز، آمده ام تا به شب قدر تعلقه گمشده انسانیتم را بیابم که مگر سالک راه تو شوم. ای فدای بی نیاز! با عطش و عشق و نیاز آمده ام تا به حق بهترین بندگانت، به حق سید رسولانت و به حق ناله های عصمت عالم ما را هم رنگی الهی بزنی تا فدایی شوم.

یادمان نرود در لفظه لفظه های این ماه «اللهم العجل لولیک الفرج» آمین



شب عملیات و الفجر هشت بود... باید با عبور از لرونه به
خط دشمن توغ فاو می زردیم... کار سختی بود... چون لرونه معروف بود به
رودخانه وحشی، از طرفی کوچک ترین اشتباه و سروصدا باعث می شد عراقی ها متوجه بشن
اونوقت عملیات لو می رفت و بچه ها قتل عام می شدند... عراقی هم خیالش راحت بود
که لیران نمی تونه از لرونه عبور کنه...
کارشناسان بزرگ خارجی با دیدن لرونه گفته بودند معاله کسی بتونه از شرش بشه... اما لونا
دیمان بچه ها رو دست کم گرفته بودند... غولها به خط شدند برده و ورود به رودخانه و شروع
عملیات... فرمانده گردان به طناب آورد و به غولها گفت با فاصله مشغول خودتون رو
بهم بیندیز... همه بچه ها طناب رو بستند... فرمانده در کمال تعجب دید نفر اول ستون،
به متر از سر طناب رو رها کرده، بهش گفت: معنی این کارت چیه؟
چره سر طناب رو به خودت بستستی؟ لونا رزمنده نورانی و باصفا سرش رو انداخت پایین
و با حالتی بغض آلود گفت: ما صاحب دلریم! سر طناب رو رها کردم که صاحبمون امام
زمان عج بگیره... می خوام آقا مون ما رو برسونه لونا نور رودخونه... حال همه منقلب شد،
فضات معنوی عجیبی بود... حالت تر لیکه لونا ستون به راهتی از لرونه فروشان
گزشت... بدون لیکه عراقی ها بفهمند و برده کسی اتفاقی بیفته.

راوی: آقای حسنی از رزمندگان عملیات والفجر





نوای ولایت



رهبر عظیم الشان انقلاب در بیست و ششمین سالگرد عروج بنیان گذار کبیر جمهوری اسلامی مکتب ایشان را نقشه راه پر امید ملت ایران خواندند و با اشاره به ضرورت مقابله با تحریف شخصیت امام تأکید کردند: بازخوانی اصول مستند مکتب امام تنها راه مقابله با تحریف شخصیت آن بزرگوار است؛ اصولی مانند اثبات اسلام ناب محمدی و نفی اسلام آمریکایی، اعتقاد به صدق وعده الهی و بی‌اعتمادی به مستکبران، حمایت جدی از محرومان و مخالفت با اشرافی‌گری، استقلال و رد سلطه‌پذیری و تأکید بر وحدت ملی.

ایشان در ادامه تأکید کردند که طبعاً تحریف شخصیت امام زیان‌های فراوانی را در استمداد این حرکت ایجاد می‌کند؛ بنابراین در این زمینه کاملاً هوشیار باشید.

امام خامنه‌ای مکتب "فکری، سیاسی و اجتماعی" امام را نقشه راه ملت ایران برای دستیابی به اهداف بزرگی همچون عدالت و پیشرفت و اقتدار برشمردند و بدون شناخت صحیح و تحریف‌شده امام امکان تداوم نقشه راه وجود نخواهد داشت و با اشاره به ابعاد برجسته فقهی، عرفانی و فلسفی امام راحل، شخصیت اصلی ایشان را تحقق مضمون آیات قرآنی دانستند که در وصف مجاهدان واقعی در راه خدا تأکید می‌کند. ایشان «جهاد درونی و معنویت عمیق» را مکمل جهاد سیاسی، اجتماعی و فکری امام بزرگوار شمردند.

امام خامنه‌ای به روز بودن، پویایی، تحرک و عملیاتی بودن را از خصوصیات مکتب امام خمینی دانستند.

رهبر انقلاب بعد از مواجه با هجمه‌های وسیعی که یک سری از انقلابیون نسبت به تحریف شخصیت امام داشتند بر ضرورت مقابله با این مسئله تأکید کردند زیرا مردم و به‌خصوص نسل جدید که در جریان انقلاب و فعالیت‌های حضرت امام و مواضع ایشان نبوده‌اند، ممکن است با توجه به سابقه این افراد و حضورشان در انقلاب و در کنار امام، تصور کنند آنچه این عده بیان می‌کنند حقیقت است و دچار انحراف شوند و امام را نه آن‌گونه که بود، بلکه این‌گونه که چنین اشخاصی با توجه به اهداف و مشی زاویه گرفته خود با انقلاب تفسیر می‌کنند، بشناسند؛ که ادامه این روند، قطعاً منجر به فراموش شدن حقیقت امام و آرمان‌های انقلاب خواهد شد؛ هرچند که اسم و احترام امام باقی بماند، اما مسیر ایشان به فراموشی سپرده می‌شود.

لازم به ذکر است تحریف شخصیت امام توسط انقلابیون سابق خطرناکتر از تحریف امام توسط دشمن است.

یا اله العاصین

روزی حضرت موسی (ع) در مناجات خود عرض کرد یا اله العالمین (ای خدای جهانیان) جواب آمد لبیک (ندای تو را پذیرفتم). سپس عرض کرد یا اله المطیعین (ای خدای اطاعت‌کنندگان) جواب آمد لبیک. سپس عرض کرد یا اله العاصین (ای خدای گناهکاران) این دفعه سه بار شنید لبیک، لبیک، لبیک.

شگفت‌زده شد و عرضه داشت: خدایا حکمتش چیست که تو را به بهترین اسامی صدا زدم یک‌بار جواب دادی، اما تا گفتم ای خدای گناهکاران سه بار جواب مرا دادی. خطاب شد ای موسی عارفان به معرفت خود و نیکوکاران به کار نیک خود و مطیعان به اطاعت خود اعتماد دارند. ولی گناهکاران جز به فضل من پناهی ندارند اگر من آن‌ها را هم از خود ناامید گردانم به درگاه چه کسی پناهنده شوند.

قصص التوابین حکایت ۳۵.

برنامه‌های این ماه محفل

۱- پخش لقمه همزمان با تولد امام حسن (علیه‌السلام)

۲- ویژه‌برنامه شب‌های قدر، مکان مسجد دینی یک، زمان ...

۳- برنامه هفتگی زیارت آل یاسین خواهران، با حضور حجت‌الاسلام حاج مهدی

اسلامی مکان: خیابان شیخ حسن آقا حسینی ۱۴ معصوم، جمعه‌ها ساعت ۱۷

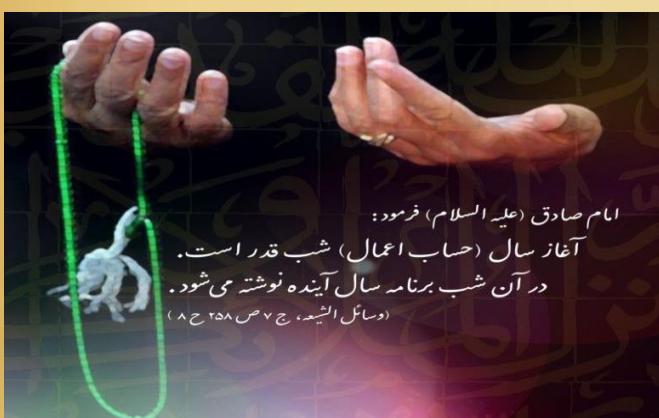
۴- برنامه جلسه هفتگی برادران، چهارشنبه‌ها ساعت ۲۰:۳۰ مکان: خیابان دخانیات

نیش کوچه نهم روبروی پرده‌سرای تک.

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۲۵۸۸۸۸۷۱۹۴

آدرس وبلاگ: tak-mahfeloreza-khaharan.blog.ir

شماره حساب کمک‌های نقدی: ۵۰۶۳۹۱۵۷۵۹ بانک ملت



امام صادق (علیه‌السلام) فرمود:
آغاز سال (حساب اعمال) شب قدر است.
در آن شب برنامه سال آینده نوشته می‌شود.
(وسائل الشیخ، ج ۷ ص ۳۵۸ ح ۸)

شهدای مرورید

نمی‌دانم دستانتان را از پشت بسته بودند یا از (روبرو ولی متمماً فیلی وقت گذاشتند که یکی‌یکی دستانتان را به هم ببندند و دورش طناب بکشند. نمی‌دانم آن‌ها چند نفر بودند که شما ۱۷۵ نفر را به دام انداختند. نمی‌دانم چه گودال عظیمی مفر کردند تا ۱۷۵ سرباز را داخلش بیندازند. نمی‌دانم نشسته بودید یا ایستاده، نمی‌دانم یکی‌یکی داخل گودال پرتان کردند یا گروهی اصلاً چه می‌دانم که در آن روز، شاید هم شب چه آمد بر سر شما. نمی‌دانم در آن روزهای زمستانی سال ۶۵ با چه نقشه‌ای غافلگیرتان کردند. نمی‌دانم آن فرمانده سنگدل، بطور دلش آمد به پیش‌های معصوم شما نگاه کند و چنین برنامه‌ای برای کشتنتان بریزد. نمی‌دانم لمظه‌های آخر که نمی‌توانستید دست‌های هم را بگیرید و فداماظی کنید، چه مرفه‌هایی بینتان ردوبدل شد. چه قرارهایی باهم گذاشتید. اصلاً چه شومی‌هایی باهم کردید ولی کاش دستانتان باز بود تا قبل از آن مرگ گروهی، سیر یکدیگر را در آغوش می‌کشیدید. نمی‌دانم وقتی داخل گودال (روی هم افتاده و منتظر بودید تا سیل خاک رویتان آوار شود، زیر لب چه ذکری می‌گفتید. متمماً به تأسی از اربابان در گودال قتلگاه «لا معبود سواک، یا غیاث المستغیثین» (روی لب‌هایتان بود. یا شاید هم ساده‌تر، احتمالاً یکی از شما ۱۷۵ نفر فریاد زده: «برادرها! وعده ما کربلا» و بعد همه باهم فریاد زده‌اید: یا مسین... متم دارم دل آن سرباز بعثی که پشت لودر نشسته بود تا خاک رویتان بریزد، با شنیدن این یا مسین‌ها لرزید اما به روی فودش نیاورد. متم دارم وقتی پیشم آن سرباز عراقی به پیشم آن نوجوان افتاد که گوشه گودال سرش را به سوی آسمان گرفته بود و یا زهرا می‌گفت، دلش لرزید اما به روی فودش نیاورد. متم دارم وقتی آن گودال بزرگ پر شد و صدای فریادهایتان خاموش شد، دل آن فرمانده لعنتی لرزید اما به روی فودش نیاورد. متی سیگارهای مکرر هم نتوانست تصویر چهره‌های معصوم شما در آن لمظه‌های پایانی را از خاطره‌اش ممو کند. متم دارم اگر آن فرمانده زنده باشد، هنوز هم چهره‌های شما را فوب به خاطر دارد، با جزئیات. متم دارم هنوز هم از شما می‌ترسد؛ متی با همان دست‌های بسته. متم دارم هنوز صلابت نگاه شما کابوس روز و شبش باشد. پشیمان نگرانان از روزی که این فبر را شنیدم مقابل پشیمانم ایستاده و فیره‌فیره نگاهم می‌کند. دوست دارم زندگینامه یک‌یک شما را بفوانم. تعدادتان آن‌قدر زیاد است که بینتان از هر گروه و دسته‌ای وجود داشته باشد؛ از مجرد و عاشق گرفته تا کاسب و هنرمند و زن و بچه‌دار. فقط با فودم آرزو می‌کنم ای‌کاش دستانتان باز بود که قبل از آن مرگ گروهی، با دو انگشتان علامت پیروزی نشان می‌دادید. راستش را بخواهید این روزها دلم عجیب شور غرور شما را می‌زند. برای تکاوران سفت است که دستانتان را مقابل دشمن بگیرند که طناب‌پیچش کنند. غرور شما اما زیر آن خاک‌ها دفن نشد. مثل یک نامه پستی از همان گودال ارسال شد برای ما. برای ما که درس مقاومت را از شما آموختیم و قسم‌فورده‌ایم که مثل فودتان تا لمظه آخر مقابل دشمن کرنش نکنیم. متم داشته باشید که ما دستان بازمان را مقابل دشمن دراز نخواهیم کرد. شما هم دعا کنید برایمان. دعای شما ۱۷۵ نفر برگشت نمی‌فورد؛ این را هم مطمئنم!

عواصم‌ها دیدند ما داریم غرق می‌شویم؛ فودشان را رساندند...